

هو العليم

بررسی اقوال مختلف در مسئله وحدت وجود و

موجود

و تایید مسلک ذوق المتالیهین

شرح منظومه جلسه سی ام

(المقصد الاول فی امور العامة، الفريدة الأولى فی

الوجود و العدم، غرر فی بیان الأقوال فی وحدة حقيقة

الوجود و کثرتها)

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

بسم الله الرحمن الرحيم

و اما صدر المتألهين قدس سره فقد جعل فى
الاسفار^١ و المبدأ و المعاد^٢ و غيرهما هذا
الحكم - أعنى عدم جواز انتزاع مفهوم واحد من
حقائق متخالفة من حيث التخالف - من الفطريات^٣؛
كَأَنَّ مِنْ ذَوْقِ التَّأَلُّهِ اقْتِنَصَ *** مَنْ قَالَ مَا كَانَ
لَهُ سِوَى الْحِصَصِ

عدم جواز انتزاع مفهوم واحد از حقایق
مختلفه

حالا متن مرحوم حاجى را مى خوانيم و ان شاء الله
از مسائلى كه مانده است، در جلسه بعد بحث
مى كنيم.

قول المحقق الدوآنى و بعض المتكلمين

^١ الحكمة المتعالية، ج ١، ص ٣٥.

^٢ المبدء و المعاد، ص ٢٣.

^٣ شرح المنظومه، ج ٢، ص ١١٤.

اما صدر المتألهین - قدس سره - در کتاب اسفار و مبدأ و معاد و غیر این دو کتاب، این حکم را؛ یعنی اینکه ما بخواهیم مفهوم واحد را از حقایق متخالفه که هیچ جهت اشتراکی بین آنها نیست انتزاع بکنیم، از فطریّات است؛ یعنی امتناع این مسئله را از فطریّات می‌دانند.

این مسئله خیلی روشن است؛ چون شما یا باید این مسئله را از باب اشتراک لفظی بدانید، که در این صورت دیگر مفهوم، مفهوم واحد نیست، بلکه لفظ واحد می‌شود. یعنی دیگر لفظ، لفظ واحد است، مثل لفظ عین که در اینجا لفظ واحد است اما مفاهیم آن، مفاهیم متکثّری هستند و این اشکال ندارد.

ولی یک وقتی شما می‌خواهید مفهوم واحد را از مصادیقی که متکثّر هستند و مابه‌الاشتراکی در آن مصادیق وجود ندارد انتزاع بکنید. در این صورت چطور شما این مفهوم واحد را از همه اینها انتزاع می‌کنید و بر همه اینها حمل می‌کنید؟! این مسئله محال است و امتناع آن هم فطری است و اصلاً نیاز

به دلیل ندارد! و مطلب تمام می شود.

برگشت صفات خالق و مخلوق به یک منشأ

البته گرچه مطلب خیلی راحتی است ولی در خیلی از موارد به کار می آید. این مسئله در مباحث وجود، مسئله خیلی مفیدی است و کاربرد دارد. مخصوصاً در بحث اسماء الله و صفات الله؛ در آنجایی که ما یک صفت را هم به مخلوق نسبت می دهیم و هم به خالق، هم به مصنوع و هم به صانع.

اگر همان طور که متکلمین می گویند، هیچ ما به الإشتراك و جهت اشتراکی بین این دو وجود نداشته باشد، پس چطور ما این صفت را به هر دو نسبت می دهیم؟!

و ان شاء الله در آنجا اگر مجال بود عرض می کنیم که خلافاً للمتکلمین این صفت در هر دو به یک منشأ برمی گردد؛ ولیکن حمل آن صفت بر مخلوق و معلول به لحاظ حمل بالعرض است، و حمل آن صفت بر مبدأ اول به لحاظ حمل بالذات است. در آنجا کلّ ما بالعرض ینتهی إلی ما بالذات است؛ یعنی هر عرضی به ما بالذات برمی گردد.

بنابراین در آنجا نه تنها اشتراک وجود دارد، بلکه

بالا تر از اشتراک، ائتّحاد وجود دارد. این بحثی است که ان شاء الله در آنجا می‌گوییم. پس این مسئله تمام شد.

کلام مرحوم سبزواری در توضیح مسلک متکلمین

بعد ایشان شروع می‌کنند به بیان مطلب و مسلک ذوق‌المتألهین که این مسئله را در جلسه قبل توضیح دادیم. و مرحوم حاجی در اینجا جهت مناقشه‌ای که بنا بر مسلک ذوق‌المتألهین که لحاظ وحدت موجود است را هم بیان می‌کنند، و در آنجا مرحوم حاجی به این مسلک اعتراض می‌کند. و گفتیم که غیر از مرحوم حاجی بقیّه افراد مثل آقای مطهری و امثال ایشان هم به این مسلک، اعتراض کرده‌اند.

(كَأَنَّ مِنْ) مذهب منسوب علی زعم المحقّق الدّوانی^۱ كَأَنَّ محقق دوانی این‌طوری خیال کرده است که إلی (ذَوْقِ التَّأَلُّهِ)، متکلمین مسلک خود را از مذهبی که منسوب به ذوق‌المتألهین است، اخذ کرده‌اند. أی التَّوَعُّلُ فِي الْعِلْمِ الْإِلَهِيِّ - فَالْتَّاءُ لِلْمَبَالِغَةِ

^۱ ثلاث رسائل، (الدوانی) ص ۱۶۸.

کما فی التَّطَبُّبِ متألَّهین کسانی هستند که توغَّل در علم الهی دارند. «تاء» در «تألَّه» برای مبالغه است، همان‌طور که در تطبَّب هم همین را فرموده‌اند (یعنی فرد توغَّل در علم پزشکی دارد)؛ إذ «زیادة المبانی تدلُّ علی زیادة المعانی» زیرا زیادی مبانی دلالت بر زیادی معانی می‌کند؛ - (اقتنصَ) و أخذ (مَنْ قَالَ) من المتکلمین^۱ متکلمین گفته‌اند: برای وجود افراد حقیقه‌ای که تخالف ذاتی داشته باشند یا با هم به لحاظ مراتب کمال و نقص تخالف داشته باشند، وجود ندارد: (مَا) - نافية - (كَانَ لَهُ) أى للوجود، أفراد حقیقه متخالفة بالذات برای وجود افراد حقیقه‌ای که تخالف ذاتی داشته باشند وجود ندارد این بنابر یک رای او بالمراتب الکمالیة و النقصیة یا تخالفشان به مراتب است یعنی نه اینکه تخالف به ذاتی داشته باشند بلکه تخالفی وجود ندارد و اگر هم تخالفی وجود داشته باشد به مراتب است همان‌طوری که مذهب فهلویون است

این قول که با هم تخالف ذاتی ندارند و اگر

^۱ شوارق الالهام، ج ۱، ص ۶۹؛ الحکمة المتعالیه، ج ۱، ص ۲۴۹.

تخالفی هست به مرتبه است، مذهب فهلویون است که قائل به تشکیک هستند.

(سَوَى الْحِصَصِ) مگر حصصی الّتی هی المفهوم الوجود المطلق که عبارتند از مفهوم وجود مطلق المتفاوت عندهم بمجرد عارض الإضافة إلى مهیّة مهیّة و تفاوت این حصص در نزد ایشان به مجرد عروض و اضافه آنها به یک یک ماهیّات است فالوجود عندهم اعتباری^۱؛ پس وجود از نظر ایشان اعتباری است.

پس اینها می گویند که وجود در واقع یک امر اعتباری می شود که تمایز آن از بقیّه به لحاظ مضافٌ إلیه می شود؛ وجودِ انسان، وجودِ بقر، وجودِ غنم. پس وجود در اینها یک امر اعتباری است و تمایز این امر اعتباری در اینها به مضافٌ إلیه است، یعنی به همان بقر و غنمی که می آوریم. یعنی انتساب این مفهوم مطلق به ماهیّات متخالفه باعث امتیاز بین خود این مفهوم شده است و حصص را به وجود آورده است.

^۱ شرح المنظومه، ج ۲، ص ۱۱۴.

ذکر مثال برای قول فهلویون، مشائین و

متکلمین

و الحصص الذهنیه حصص ذهنیه کبیاض هذا الثلج مثل سفیدی این یخ، سفیدی و ذاک آن یخ و سفیدی آن دیگری است،

پس این ثلج در خارج وجود دارد، اما بیاضش عبارت از یک معنای ذهنی است. بیاض این یخ، بیاض این لحاف و بیاض این گچ حصص ذهنیه‌ای هستند که گرچه متعلقشان در خارج هست، ولی خود آن بیاض، ذهنی می‌شود؛ چون ما آن را در اینجا به عنوان کلی لحاظ می‌کنیم.

و ذالک فی الخارج حیث إنّها متماثلة متّفقة فی اللوازم. که هر سه حصص ذهنیه در خارج هستند؛ چون این حصص در لوازم، متماثل و متّفق هستند. و الأفراد الخارجیّة المتخالفة علی مذهب المشائین^۱ افراد خارجیّه که بنا بر مذهب مشائین متخالف هستند، کالأجناس العالیة المتفاوتة بنفس ذواتها البسیطة. مثل اجناس عالیّه مانند جنس کمّ و جنس

^۱ شوارق الالهام، ج ۱، ص ۶۹؛ الحکمة المتعالیه، ج ۱، ص ۲۴۹.

کیف و جنس اعراض عالیہ می‌باشند کہ بہ نفس
ذواتشان متفاوت‌اند.

یعنی بنا بر رأی حکمای مشائین افراد خارجی با
همدیگر تخالف ذاتی دارند، و بعد ایشان تخالف
ذاتی را بہ اجناس عالیہ تشبیہ می‌کنند و می‌گویند:
همان‌طوری کہ اجناس عالیہ با ہمدیگر اختلاف
ذاتی دارند و هیچ ربطی بہ ہمدیگر ندارند، آقایان
مشائین ہم قائل بہ این هستند کہ این افراد خارجی
ہم با ہمدیگر اختلاف ذاتی دارند؛ وجود این کتاب
اختلاف ذاتی با وجود این لیوان، وجود این فرش و
وجود این چوب دارد، نہ‌اینکہ اشتراک ذاتی داشته
باشند!

پس اینها مثل اجناس عالیہ هستند؛ چطور شما
در اجناس عالیہ اختلاف ذاتی بین کم و کیف دارید
و هیچ‌وجہ اشتراکی در آنجا پیدا نمی‌کنید، بہ نحوی
کہ اصلاً این در یک مقولہ‌ای است و آن در یک مقولہ
دیگری است! آقایانی کہ قائل بہ اختلاف ذاتی در
افراد هستند ہم قائل بہ همین قسم هستند و
می‌گویند کہ هیچ‌وجہ اشتراکی بین اینها نیست. و

اگر از اینها سؤال کنیم: پس به چه لحاظی شما مفهوم واحد را از افراد متخالفه اخذ می‌کنید؟! اینها جوابی ندارند که بدهند! و خلاصه می‌گویند که وجود یک امر اعتباری و صرفِ انتساب به جاعل، وجه اشتراک بین اینها است. یعنی چون این ماهیّت منتسب به جاعل است و آن ماهیّت هم منتسب به جاعل است، ما یک وجه اشتراکی را بین آنها لحاظ می‌کنیم. پس در اینجا انتساب یکی است، گرچه خود آنها با همدیگر فرق دارند.

مثلاً زید بن ارقم با سلیمان بن ارقم دو وجود جدا هستند که هیچ ربطی به همدیگر ندارند؛ این یکی بخیل است و دیگری جواد است، آن خوشگل است و این بدگل است، آن عالم است و این جاهل است. و تنها وجه اشتراکشان انتساب به ارقم است که باعث اجتماع این دو شده است. و اگر شما این انتساب را بردارید دیگر این ربطی به آن ندارد و اینها قابل مقایسه با همدیگر نیستند.

آقایانی هم که قائل هستند به اینکه وجود افراد متخالفه بالذات دارد، در حمل مفهوم وجود بر اینها قائل هستند به اینکه از نظر اینکه اینها منتسب به

جاعل هستند، باعث شده است که اینها با هم دور یک میز بنشینند. وجه اشتراک آنها فقط همین انتساب است و اصلاً هیچ جهت اشتراک دیگری بین اینها نیست و ذاتاً با هم تخالف دارند.

چکیده مطالب در مسئله وحدت و کثرت

وجود

مرحوم حاجی در اینجا دارند بحث را جمع می‌کنند، پس می‌گویند که ما در اینجا چند مکتب را برای شما بیان کردیم:

یک گروه قائل به حصص بودند که متکلمین هستند، یک گروه قائل به افراد متخالف بودند که حکمای مشائین هستند، یک گروه هم قائل به مراتب تشکیکی بودند که فهلویون هستند.

و المراتب الخارجیّة علی مذهب الفهلویّین^۱
کمراتب الأنوار المتفاوتة و مراتب خارجیه بنا بر
مذهب فهلویون مثل مراتب انوار هستند که این
مراتب انوار تفاوت دارند. کما فی النّظم^۲

^۱ مجموعه مصنفات (شیخ اشراق)، ج ۱، ص ۱۱۹ و ج ۲، ص ۴۶۴.

^۲ شرح المنظومه، ج ۲، ص ۱۱۴.

همان طوری که در نظم آوردیم. و قد اُشرنا فی هذا البيت إلى قولین: ما در این بیت به دو قول اشاره کردیم:

كَأَنَّ مِنْ ذُوقِ التَّائُلِ اقْتَنَصَ *** مَنْ قَالَ مَا كَانَ لَهُ سِوَى الْحِصَصِ

أحدهما المذهب المنسوب إلى اذواق المتألهين^۱
قول اول: مذهبی است که منسوب به ذوق المتألهين است

که اول قول آنها را بیان می کند که اینها چه چیزی گفته اند، و بعد آن قولی که در آن یک مقدار را از اینها گرفته است و یک مقداری هم خودشان به آن اضافه کرده اند را بیان می کند.

القائلین بوحدة الوجود و كثرة الوجود که قائل به وحدت وجود و کثرت وجود هستند. بمعنی المنسوب إلى الوجود و مقصود از موجود منسوب به وجود است.

اینها گفته اند: آن چیزی که نسبت به وجود دارد، زیاد است اما حقیقت او حقیقت واحدهای است.

^۱ الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ج ۲، ص ۲۴۹.

یعنی در اینجا شبکاتی است که آن شبکات نسبت به وجود دارند، اما حقیقت آن شبکات حقیقت واحدهای است. این حرف خیلی خوبی است و کجای این حرف، بد است؟!

حالا مرحوم حاجی از یک راه دیگری اشکال می‌کند

فإنَّهم قالوا: ایشان این‌طور فرموده‌اند: حقیقة الوجود قائمةٌ بذاتها، حقیقت وجود به ذات خودش قائم است؛

یعنی قائم به شیء دیگری غیر از ذاتش نیست، یعنی معلول نیست و قیامش، قیام ذاتی است؛ یعنی قیومیّت او، قیومیّت ذاتی است نه غیری!

و هی واحدة و حقیقت وجود، واحد است و لا تكثرُ فیها تكثرُ در آن حقیقت واحده بوجه من الوجوه، به‌هیچ‌وجه وجود ندارد. و إنما التکثرُ فی المهیّات و تكثرُ در ماهیّاتی است المنسوبة الی الوجود. که منسوب به وجود هستند. و لیس للوجود قیام بالمهیّات و عروض لها. و وجود، قائم به ماهیّات و عارض بر ماهیّات نیست

که اگر ماهیّت نباشد، وجودی هم نباشد؛ یعنی وجود، معلولِ ماهیّت باشد و عروض به ماهیّت داشته باشد.

عدم دلالت اطلاق موجود بر ماهیّت، بر استقلال آن

و إطلاق الموجود على تلك الحقيقة و اینکه شما موجود را بر این حقیقت وجود اطلاق می‌کنید، بمعنی أنّها نفس الوجود به معنای این است که باید اولاً و بالذات این موجود را به این وجود حمل بکنید، و على المهيّات و حمل آن بر ماهیّات ثانیاً و بالعرض است. بمعنی أنّها المنسوبة إلى الوجود و اطلاق موجود بر ماهیّات به معنای این است که این ماهیّات، منسوب به وجود هستند، مثل المُشمِس و اللَّابِن و التَّامِر و نحوها؛^۱ مثل مُشمِس و لابِن و تامِر و امثال اینها.

مُشمِس و لابِن و تامِر حقایقی هستند که لفظ و معنا در آنها تناسب دارند؛ مثلاً شیر فروش، خرمافروش، روشنایی روز. ولی این به این معنا

^۱ شرح المنظومه، ج ۲، ص ۱۱۵.

نیست که خود فرد، شیر شده باشد! نه، آن شخص
شیر می‌فروشد؛ یعنی یک سطل شیر دستش می‌گیرد
و شیر می‌فروشد، و به همین خاطر ما الآن اسم شیر
را روی او گذاشته‌ایم و به او شیر فروش می‌گوییم،
نه اینکه خودش شیر است. در اینجا چون یک
انتسابی بین این فرد و شیر برقرار شده است، لذا در
اسم این فرد هم از آن «ل» و «ب» و «ن» آمده است.
تامر، خرمافروش یعنی شخصی که انتساب به
خرما دارد، نه اینکه هیکل آن شخص، خرما است. و
الا این شخص، چشم و گوش و ابرو و گوشت و...
است اما خرما عبارت است از یک میوه خاص و
شیرین و...!

پس اینکه شما الآن می‌گویید: خرما فروش، و
خرما را در تعریف این شخص می‌آورید و آن را در
این وصفِ عنوانی مطرح می‌کنید و می‌گویید که تامر
آمد؛ یعنی اینکه شما «ت»، «م» و «ر» را برای او
می‌آورید، به لحاظ این است که این شخص با خرما
ارتباط دارد و الا به این معنا نیست که هیکل این فرد
خرما است.

پس اطلاق موجود بر ماهیّات هم به این معنا نیست که ما به ماهیّات استقلال بدهیم و واقعاً برای اینها در عالم امکان یک مَقَرّ مکین و یک مکان امینی قرار بدهیم؛ ماهیّات هبَاءً مَثُوراً^۱ هستند. پس به خاطر اینکه این ماهیّات انتساب به وجود دارند، از برکت انتساب به وجود ما یک کلاهی هم بر سر اینها می گذاریم و می گوئیم: گرچه تو پوچی و نیستی، اما ما از برکت وجود به تو هم می گوئیم: «موجود». اما در واقع موجودیّت به وجود تو برمی گردد، نه به خود تو؛ چون تو کسی نیستی تا وجود به تو برگردد!

مثل اینکه من به این کتاب بگویم: کتاب منظومه! و او به خود ببالد که الآن من هستم که ده سیر و یک کیلو وزن من است! می گویم: جرم تو وزن دارد، نه اینکه منظومه بودن کتاب، به تو وزن داده است! همین الآن اگر تو را برداریم و تبدیل به خمیر کاغذ بکنیم، می بینیم که باز یک کیلو سر جایش است، ولی

^۱ اقتباس از آیه ۲۳ سوره فرقان (۲۵):

﴿وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّثُورًا﴾؛ «و ما آمدیم و وارد شدیم بر تمام اعمالی که ایشان انجام داده بودند، و همه را همانند گردِ پراکنده در فضا، متفرّق و متشتّت نمودیم.»

از منظومه خبری نیست. پس الآن تو نباید به خودت
بیالی که من کتاب منظومه هستم و یک کیلو وزن
دارم! کتاب منظومه اعتباری است، آن جرمی که در
او هست وزن دارد. این آقایان هم همین‌طور
می‌گویند.

کلام مصنف در عدم صحّت مسلک

ذوق المتألّهین

و هذا المذهب و إن ارتضاه جمٌّ غفيرٌ اگرچه این
مسلک را بسیاری از متألّهین پسندیده‌اند و به آن
راضی شده‌اند، لکنّه عندنا غیر صحیح ولی از نظر ما
صحیح نیست؛ لأنّهم حیث قالوا بأصالة المهيّة چون
اینها از این جهت که قائل به اصالة المهيّة هستند،
یلزم علیهم القول بالثانی للوجود لازم است که قائل
به دومی برای وجود بشوند

یعنی از یک طرف قائل به وجود هستند و
گفته‌اند که وجود، وجود واحد است و موجودیّت به
وجود برمی‌گردد و از طرف دیگر قائل به اصالة
الماهیّة هستند. در مورد پروردگار، قائل به اصالت
وجود پروردگار هستند؛ چون در آنجا ماهیّت راه
ندارد، و در مورد غیر پروردگار، قائل به اصالة

الماهية هستند. پس این که ثنویت شد!

پس در اینجا ما در قبال وجود هم یک اصالتی فرض کردیم که آن اصالت با ماهیت است. پس ما دو اصل داریم؛ اصل اول، اصل وجود است که مختصّ به ذات باری است و اصل دوم، اصل ماهیت است که مختصّ به غیر ذات باری است. پس در این صورت شما ثانی برای وجود فرض کرده‌اید، نه وحدت برای وجود! بنابراین وجود هست و در مقابلش هم یک اصالت دیگر است، چون شما گفته‌اید که اصالت در غیر ذات پروردگار با ماهیت است. پس ما طبق حرف شما در دار تحقّق، دو سنخ و دو اصل داریم.

وَأَنَّ فِي دَارِ التَّحَقُّقِ سَنَخِينَ وَأَصْلِينَ؛^۱

و باید ملتزم بشوند به اینکه ما در دار تحقّق، دو سنخ و دو اصل داریم.

نقد ایراد مصنف بر ذوق المتالھین

حالا اگر به مرحوم حاجی بگوییم که اگر اینها قائل به اصالت وجود باشند، شما چه می‌گویید؟! دیگر این اشکال مرحوم حاجی به اینها وارد نمی‌شود.

^۱ شرح المنظومه، ج ۲، ص ۱۱۵.

پس مرحوم حاجی نخواست بگوید حرف اینها غلط است بلکه گفت: حرف، حرف درستی است ولی مبنای اینها غلط است. یعنی بنای اینها درست است ولی اینها در مبنا اشتباه کرده‌اند، چون مبنای اینها اصالة الماهیة است، لذا این مسئله غلط است. اما اگر ما مبنا را درست کردیم و گفتیم که اینها قائل به اصالة الوجود هستند در این صورت اصالة الماهیة دیگر کنار می‌رود و حرف، حرف صحیحی است. این همان مسلک وحدت وجود و موجود است که در اینجا پیش می‌آید؛ یعنی یک موجود بیشتر نیست.

تلمیذ: پس مرحوم حاجی هم این مسئله را قبول دارند.

استاد: بله، عرض کردم که این مطلب درست است؛ یعنی اگر ما این مطلب ذوق المتألهین را به تنهایی نگاه بکنیم، می‌بینیم که مسئله حق و درست است. مرحوم حاجی هم همین را می‌گوید؛ می‌گوید که این مطلب درست است، ولی با مبنای اینها که قائل به اصالة الماهیة هستند جور در نمی‌آید. چون در این صورت باید یک اصالة الماهیة این طرف باشد و یک اصالة الوجود هم باید در طرف دیگر باشد.

وجود تناقض در اشکال مصنف به

تلمیذ: پس نباید بگوییم که مرحوم حاجی اینها را قبول ندارد و به اینها اشکال کرده است.

استاد: مسئله‌ای که بنده خدمتان عرض کردم این است که یک وقت شما می‌گویید که اینها دیوانه هستند که دارند این حرف‌ها را می‌زنند، پس امروز یک حرفی می‌زنند و فردا یک حرف دیگری می‌زنند!

اما اگر شما واقعاً این حرف را به آنها نسبت بدهید، اشکال شما دیگر کوسه و ریش‌پهن می‌شود. شما از یک طرف می‌گویید که کثرت موجود در اینجا لحاظ نمی‌شود، و الآن در این مسئله که کثرت موجود به ذات اولیٰ برمی‌گردد یا به مخلوقات برمی‌گردد؛ در اینجا بحث نداریم، چون بحث ما در مخلوقات است.

یعنی چطور می‌شود که شما در مخلوقات قائل به کثرت موجود باشید و درعین حال بگویید که موجود به وجود برمی‌گردد؟! پس اصلاً انتساب اصالة الماهیه به اینها غلط می‌شود و در واقع قضیه و اشکال از بیخ برداشته می‌شود؛ چون این مسئله دیگر معنی ندارد! یا شما کثرت موجود را به عنوان اصل

قبول دارید، که در این صورت قائل به اصالة الماهية می‌شوید، یا کثرت موجود را به عنوان اصل قبول ندارید و می‌گویید که همه این موجودات سراب هستند، که این همان اصالة الوجود و بالاتر از اصالة الوجود است. به خاطر اینکه در اصالة الوجود قائل به تشکیک هم هستیم؛ یعنی منافات ندارد که کسی قائل به اصالة الوجود باشد و مراتب تشکیک را قبول بکند.

من باب مثال الآن این آب هم در پارچ است و هم در لیوان است. آب در پارچ و آب در لیوان، وحدت دارند؛ وحدت ذاتی دارند، نه وحدت عددی! هر دو یک سنخ هستند؛ به نحوی که اگر ما آب این لیوان را روی آب پارچ بریزیم، بیشتر از یک واحد درست نمی‌شود.

پس منافات ندارد که قائل به وحدت ذاتی بین دو شیء بشویم در حالی که بین آنها افتراق است و برای هر کدام از آنها استقلال قائل هستیم. الآن شما برای آب در لیوان استقلال قائل هستید و برای آب در پارچ هم استقلال قائل هستید. یعنی قائلین به

تشکیک می گویند که هر کدام از این وجودات برای افراد، یک وجود مستقل هستند گرچه ذاتاً یکی هستند. یعنی نسخه وجود در اینها نسخه واحد است گرچه اینها نسبت به همدیگر استقلال دارند و ربطی به همدیگر ندارند.

توضیح وحدت وجود و موجود در مسلک

ذوق المتألّهین

مسئله‌ای را که ذوق المتألّهین در اینجا مطرح می کنند این است که اصلاً اینها یک وحدت تقرّری برای وجود قائل هستند؛ یعنی نه تنها ذات وجود واحد است و تکثر و اختلاف در ذات وجود نیست بلکه در عالم خارج هم بیشتر از یک موجود نیست و تمام این موجوداتی را که شما زیاد و متکثر می بینید، همه کشک و پوچ هستند و برگشت همه این موجودات به یک وجود واحد است.

پس هم وجود واحد می شود و هم موجود؛ موجود به عنوان وجودی که تقرّر در خارج پیدا کرده است هم می شود واحد. این مطلب ذوق المتألّهین است.

و مرحوم آقا سید احمد کربلایی - قدس سرّه -

درقبال مرحوم آقا شیخ محمدحسین اصفهانی
- رضوان الله علیه - در آن مکاتباتشان دارند این
مسئله را مطرح می کنند.^۱

البتّه اگر ما واقعاً قائل به اصالة الوجود و مسئله
وحدت وجود بحاقّ ذاته بشویم، مسئله
وحدت وجود ما را به وحدت موجود هم می کشاند.
این ایرادی بود که مرحوم حاجی به ذوق المتألّهین
داشتند. إنّ شاء الله بقیه اش برای فردا.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

^۱ برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به توحید علمی و عینی.